

تقابل پهلوان و فرمانروا در بیلیناهای روسی و شاهنامه فردوسی

آبتین گلکار*

چکیده

بیلینا در زبان روسی به اشعار و ترانه‌هایی اطلاق می‌شود که محتوایی حماسی دارند و از سده‌های یازدهم تا شانزدهم میلادی سروده و به صورت شفاهی به نسل‌های بعد منتقل می‌شدند تا آنکه دانشمندان و ادیبان از اواخر سده هجدهم آنها را به صورت مکتوب گردآوری کردند. هدف از مقاله حاضر نخست ارائه اطلاعات مختصری درباره این ژانر حماسی ادبیات روسی و معرفی یکی از بیلیناهای مشهور با عنوان «مشاجرۀ ایلیا با شاهزاده ولادیمیر» است و سپس تلاش شده است تا با بررسی تطبیقی و محتوایی یکی از مضمون‌های مشترک بیلیناهای روسی و شاهنامه فردوسی، یعنی تقابل فرمانروایان و پهلوانان حماسی با یکدیگر (که در حماسه‌های ملل دیگر نیز نمونه‌های مشابه فراوان دارد)، شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در جزئیات این مضمون و علل پیدایش آن مشخص شود و با رویارویی و بررسی آنها تحلیل جدیدی ارائه گردد. نگارنده می‌کوشد تا این نظریه را به اثبات برساند که تقابل فرمانروا و پهلوان در حماسه‌های ملل مختلف، برخاسته از تقابل ریشه‌دارتر و همیشگی و فراگیر حکومت (به عنوان دارنده قدرتی رسمی و مشروط و قراردادی) با مردم (به عنوان دارنده قدرتی غیررسمی و بالقوه و تعریف‌نشده) است که می‌توان آن را نوعی کهن‌الگو به شمار آورد.

کلیدواژه‌ها: حماسه، بیلینا، شاهنامه، پهلوان، فرمانروای حماسی.

۱. مقدمه

بیلینا یکی از گونه‌های ادبیات فولکلوری روسی است و به گروهی از اشعار و ترانه‌های حماسی اطلاق می‌شود که عمدتاً در سده‌های یازدهم تا شانزدهم میلادی سروده شده و سپس به وسیلهٔ راویان دوره‌گرد نقل شده و در مناطق مختلف روسیه رواج یافته است. بیلیناها در طول قرن‌ها به صورت شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شدند و راویان با تغییر دادن و اصلاح کردن و در هم آمیختن متن‌های قدیمی آنها، پیوسته روایت‌های جدیدی به وجود می‌آوردند. در اواخر سدهٔ هجدهم بود که بیلینا به عنوان نمود ارزشمندی از ادبیات مردمی توجه هنرمندان و دانشمندان را به خود جلب کرد. در دهه‌های ۱۷۶۰ تا ۱۷۸۰، نخستین مجموعهٔ بیلیناها، به صورتی که دارای ارزش علمی بود، گردآوری شد و افراد مختلفی در سده‌های بعد این کار را پی‌گیری کردند. در اواسط سدهٔ بیستم، بیلینا دیگر تقریباً به طور کامل از ادبیات شفاهی حذف شده بود و فقط در کتاب‌ها به حیات خود ادامه می‌داد. گذشته از ادیبان، نقاشان برجسته‌ای مانند ایلیا ریپین و ویکتور واسستسوف، یا موسیقیدانان سرشناسی چون نیکالای ریمسکی کورساکوف از مضمون بیلیناها در آثار خود سود جستند (فرهنگ دانشنامه‌ای ادبی^۱ ۵۹-۶۰).

در بیلینا مرز روشنی میان فولکلور و حماسه وجود ندارد. اساس و زیربنای محتوای بیلینا معمولاً بر رویدادهای تاریخی و مبتنی بر واقعیت است که البته در سطح و ظاهر با تخیل درآمیخته و گاه در طول قرون شکل‌های گوناگون به خود گرفته است. میرچا الیاده نیز بیلیناهای روسی را آثاری حماسی و دارای پیشینهٔ تاریخی می‌داند، هرچند بلافاصله یادآور می‌شود که این جنبهٔ تاریخی «در روند فرسایندهٔ اسطوره‌ای شدن چندان دوام نمی‌آورد» (الیاده ۵۶-۵۷). بیلینا واقعیت را به شکل هنری و حماسی بازتاب می‌دهد و از این نظر می‌توان آن را با حماسه‌های سایر ملل مقایسه کرد. به کمک بیلینا سیمای پهلوانان بزرگ و توانمندی در ذهن مردم ریشه می‌دواند که نماد قدرت، شهامت، عدالت و عشق به سرزمین خود بودند. معروف‌ترین این پهلوانان حماسی در روسیه بی‌شک ایلیا مورومتس است که بیشترین بیلیناهای روسی دربارهٔ او و فتوحاتش سروده شده است و به نوعی می‌توان او را همتای رستم در حماسه‌های ایرانی دانست.

1. *Literaturniy entsiklopedicheskiy slovar*

در مورد سرچشمه پیدایش بیلیناها در میان محققان روس اتفاق نظر وجود ندارد. پژوهشگران بسیاری، به ویژه در سده نوزدهم میلادی، معتقد بوده‌اند که حماسه‌های روسی خاستگاه شرقی دارد. از معروف‌ترین این پژوهشگران می‌توان از و.و. استاسوف و ف.ف. میلر نام برد. استاسوف از جمله با بررسی تک‌تک موضوعات بیلیناهای مربوط به ایلیا مورومتس به این نتیجه رسید که همه آن‌ها ریشه‌های شرقی دارند: «اصلیت دهقانی ایلیا، کودکی، نوجوانی، سال‌های پختگی و مرگ، و داستان‌های مربوط به همه اینها در ابتدا نزد ما و در میهن ما به وجود نیامده‌اند و به هیچ وجه از ویژگی‌های منحصر به فرد روح ملی روس سرچشمه نگرفته‌اند» (استاسوف ۶۷۵). اما ف.ا. بوسلایف، آکادمیسین روس، در پاسخ به مقاله استاسوف اظهار می‌دارد که بیلیناهای روسی همانند ادا، بثوولف و اودیسه، نسبت به مهابهارتا، رامایان و شاهنامه پیوند برادری دارند و نه فرزندی» (بوسلایف ۱۸). میلر نیز با بررسی مفصل شخصیت‌ها و موضوعات بیلیناهای روسی با حماسه‌های ایرانی از جمله به این نتیجه می‌رسد که «شخصیت رستم به گونه قابل توجهی بر شکل‌گیری تیپ حماسی ایلیا مورومتس تأثیر گذاشته است» (میلر ۵۵؛ تأکید از میلر است). در سده بیستم، ا. استاریکوف در پایان کتاب فردوسی و شاهنامه به شباهت‌هایی در حماسه‌های روسی و ایرانی اشاره می‌کند، ولی از آنجا که به شدت بر جنبه‌های طبقاتی اثر فردوسی متمرکز شده است، بلافاصله خاطر نشان می‌کند که «تطبیق دادن برخی جزئیات البته میسر است، ولی کوشش برای تطبیق تمثال ایلیا مورومتس، پهلوان قصه‌ای روس، پسر دهقان، با رستم شاهنامه که امیر مقتدری است [...] هیچ اساسی ندارد» (استاریکوف ۱۳۱-۱۳۲). اما به نظر می‌رسد که تنها بر اساس خاستگاه طبقاتی متفاوت این دو قهرمان حماسی (که خود متأثر از نگرش ایدئولوژیک نویسنده در عصر اتحاد شوروی است) نمی‌توان رأی به عدم انطباق سیمای آن دو داد، زیرا شباهت‌های موجود در روایت‌های مربوط به این پهلوانان بیش از آن است که بتوان به صرف وجود تفاوت طبقاتی، آنها را نادیده گرفت. گذشته از آن، ویکتور ژیرمونسکی، کارشناس مشهور ادبیات تطبیقی، معتقد است که ایلیا مورومتس در نخستین بیلیناها اصل و نسب درباری داشته و حتی از خویشاوندان شاهزاده ولادیمیر، فرمانروای سرزمین روس، بوده و تنها در سده‌های شانزدهم و هفدهم به «قزاق»، و در سده‌های هجدهم و نوزدهم به «دهقان‌زاده» تبدیل شده است (ژیرمونسکی ۱۲۴). مینورسکی، برخلاف استاریکوف، در مقاله‌ای با عنوان «حماسه

ایرانی و ادبیات عامه روس» نتیجه می‌گیرد که کل حماسه ایلیا از روی حوادث زندگی رستم ساخته شده است (مینورسکی ۱۲۸-۱۳۳). جلال خالقی مطلق نیز در مقاله مفصلی با عنوان «یکی داستان است پر آب چشم» به بررسی مقایسه‌ای داستان رستم و سهراب با بیلینای «نبرد ایلیا مورومتس با پسرش»، در کنار دو روایت مشابه ایرلندی و آلمانی، می‌پردازد^۱ و به این نتیجه می‌رسد که: «همانندی میان موضوع و انگیزه و ساخت و جزئیات وقایع خیلی بیشتر از آن است که بتوان خویشاوندی نزدیک آن‌ها را انکار کرد و همه را بر گردن تصادف نهاد» (خالقی مطلق ۶۵). در مقاله حاضر به بررسی تحلیلی-مقایسه‌ای یکی دیگر از مضمون‌های شاخص در بیلیناهای روسی - تقابل فرمانروایان و پهلوانان حماسی - و مضمون‌های مشابه آن در شاهنامه فردوسی پرداخته می‌شود.

۲. مشاجره ایلیا با شاهزاده ولادیمیر

در بسیاری از بیلیناهای روسی، ولادیمیر به عنوان فرمانروای سرزمین روسیه کی‌یفی و حاکمی معرفی شده است که همه پهلوانان سرزمین در خدمت او هستند. او در نقش فرمانروای این پهلوانان در حقیقت پاسدار سرزمین روسیه در برابر دشمنان به شمار می‌رود. لقب او «خورشید تابناک» است و افزون بر آن صفاتی مانند «تابنده»، «درخشان»، «شکوهمند»، «مهربان» و «مخوف» نیز به او نسبت داده می‌شود. ولی گذشته از این خصوصیات مثبت، جنبه‌های منفی گوناگونی نیز در سیمای ولادیمیر به چشم می‌خورد که موجب می‌شود تا نتوان او را، برخلاف دیگر قهرمانان مثبت بیلیناهای روسی، یک پهلوان آرمانی به شمار آورد (همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، این جنبه از سیمای ولادیمیر شباهت بسیار به برخی از شاهان شاهنامه، به‌ویژه کی‌کاووس، دارد). نخست آنکه ولادیمیر به شکل شگفت‌آوری بزدل است: هنگامی که می‌شنود کالین‌شاه به کی‌یف نزدیک می‌شود، «به تلخی اشک می‌ریزد» و صورتش را «با دستمال ابریشمی پاک می‌کند» و شکوه می‌کند که هیچ‌کس نیست تا به دفاع از مذهب و میهن و کلیسای الهی و شهر کی‌یف برخیزد؛ هیچ‌کس نیست تا از شاهزاده ولادیمیر

۱. محمد مختاری در کتاب حماسه در رمز و راز ملی روایت دیگری از همین بیلینا را با عنوان «ایلای پهلوان و شاهین» نقل کرده است (مختاری ۱۸۸-۱۹۱).

و همسرش محافظت کند. هنگام حمله ایدولیشه به کی یف نیز ولادیمیر «به وحشت می افتد» و وقتی سالوونیکوف پهلوان از آن سوی آب‌ها به کی یف می آید، ولادیمیر از ترس فریاد می کشد. آزمندی و زن‌بارگی نیز از دیگر وجوه منفی شخصیت ولادیمیر است. ولی شاید مهم‌ترین خصلت ناپسند ولادیمیر ناسپاسی او در حق پهلوانان و بی‌تدبیری او در رفتارش با آنان باشد که از این نظر بیشترین شباهت را به کی کاووس در شاهنامه می‌یابد. ایلیا مورومتس در جایی گله می‌کند که سی سال به ولادیمیر خدمت کرده، ولی «یک حرف خوش و شیرین و یک نان و نمک مطبوع» نصیبش نشده است (مقایسه کنید با سخن رستم: «ندیدم ز کاووس جز رنج رزم»). ولادیمیر هنگامی که به دابرنینا نیکیتیچ، یکی دیگر از پهلوانان برجسته بیلناهای روسی، دستور می‌دهد تا خواهرزاده‌اش را از «غار مار» نجات دهد، تهدید می‌کند که در صورت عدم موفقیت سر او را از تن جدا خواهد کرد. در جایی دیگر به اتهامی واهی دابرنینا را به زندان می‌اندازد، سپس برای نابود کردنش او را به «لیتوانی پلید» می‌فرستد تا خراج دوازده سال را از اهالی آنجا بگیرد و در غیاب دابرنینا از همسر او برای آلیوشا پاپوویچ خواستگاری می‌کند. خودرایی ولادیمیر برخی از پهلوانان را به نابودی می‌کشاند: او سخن سوخمانتی پهلوان را درباره پیروزی‌اش بر سپاه تاتار باور نمی‌کند و او را به سیاه‌چال می‌اندازد؛ سوخمانتی از رفتار ولادیمیر چنان دل‌آزرده می‌شود که مرهم «برگ خشخاش» را از زخم‌های خود می‌کند و بر اثر خونریزی جان می‌سپارد.

این خصوصیات منفی ولادیمیر بسیاری از مواقع خشم و انزجار پهلوانان را برمی‌انگیزد و آنان بارها در حضور خود ولادیمیر به او دشنام می‌گویند، از خدمتش چشم می‌پوشند و به او یادآوری می‌کنند که اگر آنان نبودند، او هم شاهزاده کی یف نمی‌بود.

همان گونه که اشاره شد، سیمای ولادیمیر شباهت بسیار به شخصیت کی کاووس در شاهنامه دارد. جلال متینی در مقاله مفصلی که با عنوان «کی کاووس: خودکامه‌ای نامجو» درباره جنبه‌های منفی شخصیت این شاه کیانی در شاهنامه نوشته است، از جمله به صفت‌های بدخویی، بی‌تدبیری، بلندپروازی، خودکامگی، انتقام‌جویی، ناسپاسی، خوش‌گذرانی و زن‌بارگی اشاره می‌کند (متینی ۲۰۶-۲۵۳). کارهای نسنجیده کی کاووس فراوان است (لشکرکشی به مازندران، داستان سیاوش، امتناع از فرستادن نوشدارو برای سهراب، ساخت بناهای عجیب

از سنگ‌های گران‌قیمت، قصد پرواز به آسمان و...). پهلوانان شاهنامه نیز بارها به نابخردی کی‌کاووس اشاره می‌کنند و او را بی‌مغز، بدخو، دیوانه و... می‌خوانند. از جمله می‌توان از سخنان گودرز به رستم یاد کرد:

چو کاووس نشنیدم اندر جهان ندیدم کس از کهتران و مهان
خرد نیست او را نه دانش نه رای نه هوشش به جایست و نه دل به جای
(فردوسی ج ۱، ۲۳۷)

یا:
تو دانی که کاووس را مغز نیست به تیزی سخن گفتنش نغز نیست
(فردوسی ج ۱، ۲۶۱)

یا پهلوانان دیگر هنگام خشم گرفتن کی‌کاووس بر رستم، از گودرز می‌خواهند تا کاووس را بر سر عقل آورد:

به نزدیک این شاه دیوانه رو و زین در سخن یاد کن نو به نو
(فردوسی ج ۱، ۲۶۰)

گودرز نیز در این گفت‌وگو بی‌پرده به کی‌کاووس می‌گوید:

کسی را که جنگی چو رستم بود بیازارد او را خرد کم بود
(فردوسی ج ۱، ۲۶۰)

همان‌گونه که محمود عبادیان می‌نویسد، بیشتر پیشامدهای عمده بخش حماسی یا پهلوانی شاهنامه که نزدیک به دوسوم متن اثر را شامل می‌شود «از کارهای ناسنجیده کی‌کاووس مایه می‌گیرد و با واکنشی که رستم و زال به منظور برطرف کردن پیامدهای زیان‌بار آنها نشان می‌دهند جبران می‌گردد. [...] پهلوانان شاهنامه از یک سو به ضرورت وجود شاه و فرمانبرداری از او خستواند و از دیگر سو باید نابخردی و کارهای زیان‌آور برخی از آنها را بی‌آسیب کنند»

(عبادیان ۱۵۲-۱۵۳). البته مضمون رویارویی شاه با پهلوانان در شاهنامه به کی کاووس محدود نمی‌شود و از جمله می‌توان به درگیری میان طوس و خاندان گودرز درباره فرود، یا تقابل اسفندیار و گشتاسب اشاره کرد. نمونه مشابه و جالب توجه دیگر از بخش تاریخی شاهنامه ناسپاسی قباد در قبال سوفزای (سپهسالاری که قباد را از بند خوشنواز خاقان رهانده بود) است که فرمان می‌دهد تا بند بر پای او بگذارند و به دربار آورند. سوفزای سر از فرمان او بر نمی‌پیچد و مقاومتی نشان نمی‌دهد و سرانجام نیز به فرمان قباد کشته می‌شود، ولی پس از مرگ سوفزای مردم سر به شورش برمی‌دارند و قباد را از تخت سرنگون می‌کنند.

همین تقابل شاه و فرمانروا با پهلوانان زبردست او در بیلیناهای روسی نیز به چشم می‌خورد. دانیلو لوفچانین، استاور گودینوویچ، چوریلایا، ایوان گاستینی پسر، میخایلو دانیلویچ و... از جمله پهلوانانی هستند که با شاهزاده ولادیمیر کشمکش پیدا می‌کنند. علل درگیری و اختلاف بسیار متنوع است: فریب و دغل بازی شاهزاده، بی‌رحمی او، یا سخنی نابجا. ولی در مورد ایلیا مورومتس این اختلاف و درگیری تقریباً پیوسته و همیشگی است. در برخی از روایت‌های موجود از بیلینای مربوط به «راهزن بلبل»، از همان نخستین سفر ایلیا به کی‌یف که با اسیر کردن «راهزن بلبل»^۱ و بردن او نزد ولادیمیر همراه است، میان ایلیا و ولادیمیر اختلاف پدید می‌آید. ولادیمیر می‌خواهد گنج افسانه‌ای راهزن را برای خود بردارد، ولی ایلیا آن را برای فرزندان یتیم راهزن باقی می‌گذارد؛ آز و طمع همچون خصلت ناپسند فرمانروا با بلند نظری و نوع دوستی قهرمان مردمی در تقابل قرار می‌گیرد. این تقابل که در بسیاری از بیلیناهای دیگر نیز می‌توان رگه‌هایی از آن را مشاهده کرد تا آنجا پیش می‌رود که بیلینای مستقلی با عنوان «مشاجره ایلیا مورومتس با شاهزاده ولادیمیر» پدید می‌آید (این بیلینا با نام «ایلیا مورومتس و پابرهنگان میکده‌ها» نیز خوانده شده است).

روایت‌های مختلفی از این بیلینا وجود دارد، ولی ماجرای کلی در بیشتر آن‌ها مشترک است: ولادیمیر در بزم باشکوهی که به افتخار یکی از پیروزی‌هایش برپا می‌کند، از یاد می‌برد که بزرگ‌ترین پهلوان سرزمین، یعنی ایلیا، را دعوت کند (در روایت‌های مختلف علت‌های

۱. «راهزن بلبل» از شخصیت‌های منفی بیلینای روسی است که به سبب سوت بلند و کرکننده‌اش که هر موجودی را بر جا خشک می‌کند، به این نام خوانده می‌شد و در نهایت به دست ایلیا مورومتس اسیر و کشته شد.

گوناگونی برای بروز اختلاف میان ولادیمیر و ایلیا به چشم می‌خورد: ولادیمیر، ایلیا را فراموش می‌کند؛ به شکل شایسته به او احترام نمی‌گذارد؛ در مهمانی او را نمی‌شناسد و او را در جای مناسب نمی‌نشانند؛ افترای درباریان درباره ایلیا را باور می‌کند؛ از صراحت گفته‌های ایلیا برآشفته می‌شود. (پوتیلوف ۵۰۷)). ایلیا از این رفتار می‌رنجد، کمانش را برمی‌دارد و با «پیکان‌های گداخته‌اش» نوک گنبد‌های زرین کلیساهای شهر را هدف می‌گیرد و آنها را به زمین می‌اندازد؛ سپس پابرهنگان شهر را گرد می‌آورد و ناقوس‌های زرین را میان آنان تقسیم می‌کند و به همراه آنان جشنی به راه می‌اندازد. ولادیمیر با شنیدن این خبر به وحشت می‌افتد و پس از مشورت با نزدیکانش، دابرنیا نیکیتیچ را برای دلجویی از ایلیا به سراغ او می‌فرستد. دابرنیا با تکیه بر پیمان برادری با ایلیا و اینکه طبق آیین پهلوانان روس، «برادر کوچک باید حرف برادر بزرگ‌تر را گوش کند و برادر بزرگ حرف برادر کوچک‌تر را»، موفق می‌شود که ایلیا را راضی کند تا با او به جشن تازه‌ای بیاید که ولادیمیر به افتخار ایلیا برپا کرده است. ایلیا در جشن حاضر می‌شود، ولی نمی‌تواند خویشتن‌داری کند و نظر قلبی خود را نسبت به ولادیمیر در حضور خود او بر زبان می‌آورد:

بله، شاهزاده، فرمانروای تاج و تخت کی‌یف،
خوب می‌دانستی چه کسی را به دنبال من بفرستی،
برادر صلیبی^۱ مرا به دنبال فرستادی،
و همین دابرنیا نیکیتیچ هم،
اگر برادر من نبود،
به سخن هیچ‌کس گوش نمی‌دادم،
و بی‌درنگ زه تنگ کمانم را می‌کشیدم
تیر گداخته‌ای در آن می‌گذاشتم
و به تالار فرمانروایی می‌انداختم
و تو را، شاهزاده، با همسرت می‌کشتم.
ولی حالا تو را
و گناه بزرگت را می‌بخشم.

۱. برادران صلیبی به افرادی اطلاق می‌شود که با معاوضه صلیب‌های گردن‌آویز خود با یکدیگر پیمان دوستی و برادری می‌بندند.

این بیلینا در همین‌جا پایان می‌گیرد، ولی در بیلینای «ایلیا مورومتس و کالین‌شاه» که می‌توان آن را دنباله این ماجرا دانست، ایلیا مورومتس را در حالتی می‌یابیم که در سیاه‌چال کاخ ولادیمیر زندانی شده (احتمالاً به علت همین سخنان جسورانه‌ای که خطاب به فرمانروا بر زبان آورده بود) و تنها به لطف ملکه آپراکسیا، همسر ولادیمیر، که برای او آب و غذا می‌آورد زنده مانده است. با رسیدن خبر حمله کالین‌شاه به کی‌یف و وحشت ولادیمیر، ملکه او را از زندان بودن ایلیا آگاه می‌کند و ولادیمیر با خوشحالی دستور آزادی ایلیا و دلجویی از او را صادر می‌کند و ایلیا نیز «به منظور دفاع از کیش مسیحی، سرزمین روس، زنان بیوه، یتیمان و بیچارگان، و نیز به خاطر ملکه آپراکسیا» و نه به خاطر «سگی مانند شاهزاده ولادیمیر»، راضی به دفاع از میهن خود می‌شود.

کشمکش ایلیا با ولادیمیر شباهت بسیار با صحنه خشم گرفتن کی‌کاوس بر رستم در شاهنامه فردوسی دارد. کی‌کاوس نیز هنگامی که به بهانه تأخیر رستم بر او خشم می‌گیرد و به طوس فرمان می‌دهد تا رستم را بکشد، با خشم و تهدید پهلوان ایرانی روبه‌رو می‌شود:

تہمتن برآشفت با شہریار	کہ چندین مدار آتش اندر کنار
ہمہ کارت از یکدگر بدتر است	تو را شہریاری نہ اندر خورست [...]
چو خشم آورم شاہ کاووس کیست	چرا دست یازد بہ من طوس کیست
سرنیزہ و تیغ یار من اند	دو بازو و دل شہریار من اند

(فردوسی ج ۱، ۲۵۹-۲۶۰)

گفتنی است که مضمون مشابهی نیز در ادبیات فرانسه در اثر حماسی ترانه گیوم^۱ (سده دوازدهم میلادی) به کار رفته است. قهرمان اصلی اثر، گیوم‌شاه، برادرزن گول‌پیکری دارد به نام رنوار، که با پای پیاده از اسب‌سواران پیشی می‌گیرد و ترجیح می‌دهد که به جای سلاح‌های معمول جنگاوران آن زمان، از گرز عظیمی استفاده کند که دو نفر به سختی می‌توانند آن را از زمین بلند کنند. او در جنگ بدون زحمت چندان هفتصد نفر از دشمنان را می‌کشد و با

1. *La Chanson de Guillaume*

گُرز خود کسانی را از پا درمی آورد که نیزه گیوم به آنان کارگر نبوده است. در جشن پیروزی، گیوم فراموش می کند که رنوار را به جشن دعوت کند، رنوار نیز تهدید می کند که به اردوی دشمن بپیوندد و گیوم را به مبارزه می خواند. گیوم درباریان را به سراغ رنوار می فرستد تا او را به بازگشت راضی کنند، ولی هنگامی که یکی از درباریان پهلوان جوان را تهدید می کند که در صورت نافرمانی زندانی خواهد شد، رنوار آنان را به ضرب و شتم می گیرد. فقط گیبور، همسر گیوم و خواهر رنوار، موفق می شود که خشم رنوار را فرو بنشانند و آن گاه صلح و آرامش همگانی برقرار می شود (ترانه گیوم^۱ ۱۳۶-۱۴۱)؛ مقایسه کنید با روایتی از حماسه روسی که در آن ملکه آپراکسیا، همسر ولادیمیر، میانجی و مایه نجات ایلیا مورومتس می شود).

گونه بسیار قدیم تر این مضمون را می توان در *ایلیاد* هُمر نیز مشاهده کرد: آگامنون، فرمانده کل نیروهای یونانی در جنگ ترویا، با به زور گرفتن کنیز آخیلوس، بزرگ ترین جنگاور سپاه خود، موجب رنجش او می شود. آخیلوس سپاه یونان را ترک می کند، ولی پس از مرگ دوست نزدیکش، پاتروکلوس، و با اصرار اودوسئوس و عذرخواهی آگامنون به کارزار بازمی گردد و با آگامنون آشتی می کند (جالب توجه است که زمینه ساز جنگ اساطیری ترویا نیز دعوت نشدن الهه اریس به گردهمایی خدایان المپ بوده است).

پیداست که شباهت فراوانی در همه این روایت ها وجود دارد: در همه آنها پهلوان از رفتار تفاخرآمیز فرمانروا نسبت به خود آزرده خاطر و در نتیجه به دشمن کسی تبدیل می شود که تا پیش از این از او دفاع می کرده است (آخیلوس از شرکت در جنگ چشم می پوشد، ایلیا به نوک گندهای کی یف تیراندازی می کند، گیوم قصد پیوستن به اردوی دشمن را دارد، رستم نیز از تعهد خود برای دفاع از شاه و سرزمین دست می کشد: «به ایران نبینید ازین پس مرا / شما را زمین پر کرکس مرا»^۲)؛ سپس با میانجیگری شخصیت خردمندی (اودوسئوس، دابرینا نیکیتیچ، گیبور، گودرز) از پهلوان آزرده دلجویی می شود و سرانجام مهر و آشتی پیشین میان پهلوان و فرمانروا برقرار می گردد. فسیؤلود میلر، از صاحب نظران این رشته در اواخر سده نوزدهم میلادی (که بر نزدیکی و شباهت بیلناهای روس با حماسه های شرقی و به ویژه ایرانی تأکید خاصی داشت)، ضمن اشاره به تشابه رابطه پرتنش ایلیا و ولادیمیر با رستم و کی کاووس، اظهار می دارد:

1. *The Song of William*

نکته شاخص در اینجا این است که پهلوان ملی با وجود آزردهی خاطر از بی‌عدالتی فرمانروا، به سبب خطری که میهن را تهدید می‌کند، آزردهی شخصی خود را به فراموشی می‌سپارد، فرمانروایی را که در برابر او خوار شده است می‌بخشد و کشورش را نجات می‌دهد (میلر ۷۲).

۳. زمینه‌های پیدایش مضمون تقابل پهلوان - فرمانروا

درباره علت پیدایش مضمون تقابل پهلوان-فرمانروا در حماسه‌های ملت‌های مختلف، نظریات گوناگون ارائه شده است. از جمله، در برخی از منابع، پیدایش بیلینای «مشاجره ایلیا با شاهزاده ولادیمیر» را به سده‌های شانزدهم تا هجدهم میلادی نسبت داده‌اند که به سبب شورش‌ها و جنبش‌های مردمی پرشمار، دوره ناآرامی به شمار می‌آید و نافرمانی ایلیا در برابر فرمانروا را بازتابی از رویدادهای اجتماعی آن دوره شمرده‌اند (برای مثال: بیلی ۶۹). ولی همان گونه که نشان داده شد و در ادامه نیز خواهد آمد، این مضمون در بسیاری از حماسه‌های ملل گوناگون به چشم می‌خورد و از این رو نسبت دادن آن به دوره یا رویدادی خاص و معین مشکوک به نظر می‌رسد.

منطقی‌تر به نظر می‌رسد که تقابل پهلوان-فرمانروا را با تکیه بر الگوی عام‌تر و کهن‌تر «واکنش در برابر قدرت» توجیه کرد. فرمانروا یا شاه اسطوره‌ای همواره دارای قدرتی نمادین و رسمی است که سایر مردم فاقد آن هستند. پهلوان اسطوره‌ای، برعکس، همیشه چهره‌ای مردمی و نمادین از قدرت بالقوه و غیررسمی مردم است. باید توجه کرد که ایلیا مورومتس در جنگ‌ها همیشه تک و تنهاست و سپاهی به همراه ندارد و می‌توان گفت که سیمای ایلیا شخصیتی «جمعی» و غیرفردی، و نمادی از ملت است. باقر پرهام نیز درباره رستم چنین نظری دارد: «جهان‌پهلوان در سیمای رستم در واقع یک تن تنها نیست: داستان او کنایه از داستان ملتی است که پایه‌پای دستگاه شهریاری زاییده می‌شود و می‌بالد، با انحطاط آن رو به انحطاط می‌رود و با مرگ آن روح ملی‌اش فرومی‌کشد تا مگر دوباره در دورانی دیگر به گونه‌ای دیگر سر برگردد» (پرهام ۶۳). به همین دلیل است که در تقابل فرمانروا-پهلوان همیشه شخصیت پهلوان است که همدلی خواننده را برمی‌انگیزد.

به گفته ایوانوف و تاپاروف، این ارتباط پهلوان با مردم، به‌ویژه در بیلینای «مشاجره ایلیا با شاهزاده ولادیمیر» قابل مشاهده است. در این بیلینا، «چهره اجتماعی‌تری» از پهلوان شکل

می‌گیرد که دیگر فتح و قهرمانی از او سر نمی‌زند، بلکه به روشنی ارتباطش با توده‌های پایین شهر («پابرهنگان میخانه‌ها») و تقابلهش با شاهزاده ولادیمیر آشکار می‌شود» (ایوانوف^۱ ۲۳۹). هرگاه فرمانروا از قدرت رسمی خود سوءاستفاده کند و جایگاه غیررسمی پهلوان را خوار بشمارد (به زور گرفته شدن کنیز آخیلوس از او به دست آگامنون، دعوت نشدن ایلیا به مهمانی شاهزاده ولادیمیر، درستی کردن کاووس با رستم، دعوت نشدن رنوار به مهمانی گیوم)، پهلوان اسطوره‌ای در مقام واکنش برمی‌آید و با دست شستن از وظیفه خود در دفاع از فرمانروا و میهن (هرچهار پهلوان یادشده پس از رنجشی که از فرمانروا نصیبشان می‌شود سپاه و دربار فرمانروای خود را ترک می‌کنند)، می‌کوشد تا وجهه خود را حفظ کند. در غیر این صورت، اگر پهلوان از خود تسلیم و انفعال نشان دهد (مانند سوفزای در برابر قباد یا اسفندیار در برابر گشتاسب) محکوم به نابودی است و نابودی او ضعف و سقوط فرمانروا را نیز به دنبال خواهد داشت (انحطاط خاندان گشتاسب پس از مرگ اسفندیار و شورش مردم بر قباد).

خشن‌ترین واکنش پهلوان حماسی در برابر نابخردی فرمانروا در نمونه‌های ذکرشده شاید از آن ایلیا مورومتس باشد، چرا که وی علاوه بر ترک کاخ ولادیمیر، توده مردم عوام را نیز گرد آورد و با تیراندازی به گنبدهای زرین کلیساهای کی‌یف (از نمادهای اقتدار کشور و حکومت)، علناً در برابر شاهزاده ولادیمیر به طغیان برخاست. ب.پ. ویشسلافتسِف بر اساس این بیلینا به یکی از ویژگی‌های کهن‌الگویی نهفته در روح ملت روس اشاره می‌کند که بسیاری از اوقات آماده‌اند تا در راه رسیدن به هدف مطلق خود آنچه را تا اندک زمانی پیش از این درست‌ترین و مقدس‌ترین می‌شمردند، فدا کنند. به اعتقاد این پژوهشگر، شورش ایلیا پدیده‌ای از نوع انقلاب‌های اروپای غربی با هدف دستیابی به حقوق یا منافع مادی نیست، بلکه نیهیلیسمی خودجوش است که در یک چشم به هم زدن، به نام عدالت، آن چیزی را که خود پهلوان مردمی تا چندی پیش مطیع و ستایشگرش بود، نابود می‌کند (ویشسلافتسِف ۱۱۶-).

۱. جالب‌توجه است که در اواخر سده نوزدهم در روسیه تزاری، این پیوند ایلیا مورومتس با طبقات پایین جامعه گاه در راه تقویت وجهه اجتماعی تزار به کار می‌رفت. برای مثال، و. آوناریوس در سال ۱۸۷۶ در تعلیقات خود بر بیلینای مورد بحث ما نوشته است: ایلیا در ضیافت ولادیمیر «با در اختیار گرفتن مکان‌های جلیل و سپس نشان دادن پرولتاریای فقیر یعنی «پابرهنگان میکده‌ها» در کنار خود، و قناعت به نشستن در جای پایین‌تر، برای تساوی طبقاتی مبارزه می‌کند که تنها پس از ۹ قرن، به اراده حکومتی شخص تزار آزادی‌بخش محقق شد [منظور الکساندر دوم است که در سال ۱۸۶۱ فرمان آزادی سرفها را صادر کرد]. و آن هم آزادی تا این حد: اصلاحات دهقانی، شوراها شهری و روستایی از همه اقشار، دادگاه علنی با هیئت منصفه و خدمت سربازی همگانی.» (آوناریوس، xv-xiv).

۱۱۷). هرچند ایلیا نیز، همانند دیگر پهلوانانی که در تقابل شدید با فرمانروا قرار گرفته بودند، به محض اظهار پیشیمانی شاهزاده (و تثبیت شدن جایگاه راستین و برحق پهلوان حماسی) وفاداری پیشین خود نسبت به او و میهنش را بازمی‌یابد. علت این «سرسپردگی» به فرمانروا و اینکه چرا پهلوان با همان قدرت غیررسمی خود واکنش شدیدتری نسبت به بی‌عدالتی فرمانروا نشان نمی‌دهد نیز قابل بحث است. در بسیاری از تفسیرهای موجود شاهنامه، یکی از عوامل اصلی در روابط میان شاه اسطوره‌ای و پهلوانان، وجود «فر» نزد شاه ذکر شده است. برای مثال می‌توان به تعبیری اشاره کرد که هانزن آلمانی در این باره ارائه داده است:

سلطه آگاهانه رستم بر خویش که بر اثر آن هیچ‌گاه خود را فراتر از مقام یکی از دلیران کشور نمی‌شمارد، به نحوی دیگر در روشن کردن رابطه او با شاه به ما یاری می‌کند. زیرا شاه، به هر نوع که هست، در هر حال دارای «فر» است که منشأ خدایی دارد. رستم، با وجود شأن پهلوانی خود، در برابر فر در مقامی پایین‌تر قرار دارد. همین فر است که شاه را در قبال هموعان خود رفعت می‌بخشد و ضمناً مقام او را از مخاطرات دور نگه می‌دارد. [...] نتیجه این می‌شود که شاه به عنوان یک فرد «انسانی» می‌تواند ناشایست باشد، اما، از این جهت، شخص او به عنوان «شاه» در معرض خطر قرار نمی‌گیرد (هانزن ۱۳۶-۱۳۷).

باقر پرهام نیز بر این اعتقاد است که «شهریاری کاری است که مبنای ایزدی دارد» (پرهام ۵۴). محمود عبادیان نیز تقریباً به همین گونه، برتری شاه اسطوره‌ای بر پهلوانان را دارای سرچشمه مذهبی می‌بیند و با بررسی نمونه‌ای دیگر از تقابل پهلوان و فرمانروا در شاهنامه در برخورد اسفندیار و گشتاسب (که با بی‌تدبیری و خودخواهی شاه به مرگ پهلوان می‌انجامد) به آن اشاره می‌کند که اسفندیار با آنکه نابخردانه بودن دستور شاه را نادیده نمی‌گیرد، هرگز از فرمان شاه سر باز نمی‌زند:

بدان تا دگر بنده با شهریار نجوید به آوردگه کارزار

به اعتقاد عبادیان، اسفندیار این اطاعت را فریضه‌ای دینی می‌داند، سرپیچی از فرمان شاه را رویگردانی از یزدان می‌شمارد و آن را در حکم خردآزردگی و آنچه برای آیین زرتشت زیان‌آور بوده است، می‌داند (عبادیان ۱۷۵-۱۷۶):

گر ایدونک دستور ایران تویی	دل و گوش و چشم دلبران تویی
همی خوب داری چنین راه را	خرد را و آزدن شاه را
همه رنج و تیمار ما باد گشت	همان دین زردشت بیداد گشت
که گوید که هرکوز فرمان شاه	بپیچد به دوزخ بود جایگاه

(فردوسی ج ۱، ۱۰۱۴)

یا در جایی دیگر:

که هرکوز فرمان شاه جهان	بگردد سر آید بدو بر زمان
-------------------------	--------------------------

(فردوسی ج ۱، ۱۰۳۰)

ضمن اذعان به درستی نظریه یادشده، به نظر می‌رسد که می‌توان علت‌های دیگری نیز برای پیدایش مضمون تقابل فرمانروا-پهلوان در ادبیات حماسی پیدا کرد. الگا دیویدسن «همزیستی و برخورد پادشاهی که فرمان می‌راند و پهلوانی که در خدمت اوست» را قالبی می‌داند که از اساطیر هندواروپایی به ارث رسیده است و در اثر خود، بر پایه مطالعات دومزیل، همین مضمون را در سه سنت مختلف هندواروپایی بررسی می‌کند: ستارکادر در نوس کهن، شیشوپالا در سنت هندی و هرکول در سنت یونانی (دیویدسن ۱۱۵-۱۲۲). هر سه این پهلوانان در عین خدمت به پادشاهان خود با آنها برخورد دارند. همین مضمون در تقابل آخیلوس با آگاممنون نیز به چشم می‌خورد که در سطور پیش به آن اشاره شد.

سعید حمیدیان در این زمینه به نکته جالب توجه دیگری اشاره می‌کند و آن بی‌علاقگی پهلوانان شاهنامه به قدرت و نشستن بر تخت شاهی است. هنگامی که نوذر بیدادگری پیشه می‌کند و بزرگان کشور از سام می‌خواهند تا به جای او بر تخت بنشینند با این پاسخ پهلوان روبه‌رو می‌شوند:

بدیشان چنین گفت سام سوار که این کی پسندد ز من کردگار
که چون نوذری از نژاد کیان به تخت کیی بر کمر بر میان
به شاهی مرا تاج باید بسود محال است و این کس نیارد شنود

(فردوسی ج ۱، ۱۴۶)

زال هم پس از نوذر می توانست خود بر تخت بنشیند یا هر پهلوانی را که بخواهد برای این کار برگزیند، ولی بر این عقیده است که:

نزید بریشان همی تاج و تخت بیاید یکی شاه بیداریخت
که باشد بدو فرّۀ ایزدی بتابد ز دیهیم او بخردی

(فردوسی ج ۱، ۱۶۷)

«رستم پس از فرار افراسیاب شش سال در توران پادشاهی می کند، اما پهلوانی را بر شاهی ترجیح می دهد. [...] ضمناً در مورد پادشاهی رستم در توران به نظر می رسد که یکی از اغراض تمهید قضایای مربوط به کشتار و تخریب پهلوان ایرانی این باشد که پهلوان اساساً برای شاهی آفریده نشده و نتیجه حکومت مردان سپاهی چیزی جز آنچه ما حکومت نظامی می خوانیم با تمام پیامدهای ناخوب آن نخواهد بود» (حمیدیان ۲۰۰-۲۰۱).

در میان پژوهشگران روس، نیکالای بندیکتوف به نکته مشابهی اشاره می کند. وی یکی از ویژگی های بیلیناها را «نبود گناه قدرت طلبی» در آنها می داند و اعتقاد دارد در این آثار، نگرش نسبت به قدرت و صاحبان آن منفی و انتقادی است:

نزد ملت روس نگرش به صاحبان قدرت از همان آغاز به گونه ای شکل گرفته است که وجود آنان را ضرورتی بسیار ناخوشایند می پندارد، یا به بیان دیگر، حکومت را منصبی ضروری می داند که فردی حقیر، پوچ، متفرعن و نالایق نیز می تواند آن را بر عهده بگیرد. نمی توان حکومت نداشت، حکومت نماد متمرکز وحدت ملت است و دشمنان بیگانه نیز نیرومندند، ولی حکومت بهترین کار برای انسان نیست و کسی که بر مصدر حکومت است بهترین

انسان نیست. وظیفه او کار نیست، بلکه حرف است: دعوت، خواهش، و ستایش کسانی که کار می‌کنند (بندیکتوف ۵۵-۵۶).

اندیشه مشابهی در شاهنامه از زبان بوزرجمهر حکیم آمده است:

شکار است کار شهنشاه و رزم می و شادی و بخشش و داد و بزم
دل و جان دستور باشد به رنج ز اندیشه کدخدایی و گنج

(فردوسی ج ۲، ۱۵۷۲)

بدین ترتیب می‌توان گفت که در این حماسه‌ها پهلوان و فرمانروا هرکدام قلمرو، قدرت و کارکرد مشخص و مجزا و تعریف‌شده‌ای دارند و باید در کنار یکدیگر به همزیستی خود ادامه دهند. «شاهان گرچه مظهر وحدت و یکپارچگی کشور و مرکز دایره جامعه‌اند، اما همچون هر مرکزی به نوبه خود محاط در حلقه پهلوانانی هستند که رابط او با مردم‌اند» (حمیدیان ۱۸۸). هرگاه هماهنگی همزیستی و موازنه این دو قلمرو نقض شود، تعارض شدیدی پدید می‌آید که آشکارترین پیامد آن تضعیف کشور در برابر دشمنان بیگانه است.

۴. نتیجه‌گیری

در تقابل فرمانروایان و پهلوانان حماسی در بیلینای «مشاجره ایلیا مورومتس با شاهزاده ولادیمیر» و در شاهنامه فردوسی بدون شک شباهت‌های درخور توجهی دیده می‌شود. درباره مسئله تأثیر مستقیم شاهنامه در بیلیناهای روسی در این مورد خاص نمی‌توان با اطمینان اظهار نظر کرد، زیرا از یک سو، همان‌گونه که مشاهده شد، تقابل فرمانروا و پهلوان از مضمون‌های دیرین و مشترک حماسه‌های هندواروپایی است، و از سوی دیگر، برای اثبات علمی تأثیرگذاری شاهنامه در بیلیناهای روسی نیازمند بررسی دقیق ادبیات عامیانه و حماسه‌های ملت‌هایی هستیم که باید نقش واسطه فرهنگی را میان ایرانیان و روس‌ها بازی کرده باشند (کوشش‌هایی در این زمینه صورت گرفته و برای مثال، در مورد مضمون نبرد پدر و پسر که، هم در شاهنامه

و هم در بیلیناهای روسی، از موضوعات کلیدی به شمار می‌رود، نمونه‌های مشابهی در ادبیات کشورهای آسیای میانه و قفقاز مورد مطالعه قرار گرفته است).
با همه این‌ها و با توجه به تکرار مضمون مورد بحث در حماسه‌های ملت‌های مختلف و در دامنه زمانی و مکانی بسیار گسترده، محتمل‌تر به نظر می‌رسد که علت مشابهت این مضمون در بیلینای روسی و شاهنامه را بیش از تأثیرپذیری و وام‌گیری مستقیم یک فرهنگ از فرهنگ دیگر، باید در کهن‌الگوها و تکرار رفتارهای مثالی جست؛ به عبارت دیگر باید به دنبال انگیزه اعمال و پدیده‌هایی گشت که شاید در جزئیات با هم تفاوت داشته باشند، ولی ساختار و محتوای بنیادین واحدی دارند. نورتروپ فرای روش بررسی کهن‌الگوهای موجود در آثار هنری را با مثال زیر تشریح می‌کند:

هنگام نگرستن به یک تصویر، ممکن است بسیار نزدیک به آن بایستیم و جزئیات خطوط قلم‌مو و کاردک نقاشی را بررسی کنیم. این دقیقاً همان بررسی نقد جدید ادبی از دیدگاه فوت و فن و ظرایف سخنوری است. اگر اندکی از تصویر فاصله بگیریم، کل طرح قدری روشن‌تر می‌شود و ما بیشتر به بررسی موضوع و محتوای ارائه‌شده در آن می‌پردازیم. [...] از آن پس، هرچه بیشتر از تصویر فاصله بگیریم، بیشتر از نظام و ساختار طراحی آن آگاهی می‌یابیم. [...] در نقد ادبی نیز بسیاری از اوقات باید از اثر «فاصله بگیریم» تا ساختار کهن‌الگویی آن را ببینیم. اگر ما از ابیات تغییر ادموند اسپنسر «فاصله بگیریم»، پس زمینه‌ای خواهیم دید از یک نور مدور و منظم، و یک توده سیاه و شوم که در حال گشودن راه خود به سوی جلوس: تصویری بسیار شبیه به شکل کهن‌الگویی که در آغاز کتاب ایوب قابل مشاهده است (فرای ۱۴۰).

بر همین اساس و با «فاصله گرفتن» از بیلینای روسی و حماسه فردوسی (و سایر روایت‌های مشابه) می‌توان ساختار و نظام واحد و عمیق‌تری برای تقابل میان فرمانروا و پهلوان حماسی یافت: همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، پهلوان و فرمانروا در حماسه‌های روسی و ایرانی هرکدام کارکرد مشخص خود را دارا هستند. فرمانروا نماد یگانگی و یکپارچگی ملت در قالب یک فرد، و صاحب قدرتی نمادین و رسمی است. پهلوان، برعکس، شخصیتی است غیرفردی، که مجموعه‌ای از خصوصیات آرمانی ملت را در وجود خود گرد آورده است. به همین علت است

که هنگام بروز اختلاف میان فرمانروا و پهلوان حماسی، پهلوان با به رخ کشیدن قدرت واقعی و مردمی خود در برابر قدرت نمادین و مشروط فرمانروا، او را وادار به تسلیم و پذیرش نقش برتر پهلوان می‌کند. به این ترتیب می‌توان گفت که یکی از علل رواج این مضمون در حماسه‌های ملل مختلف، ریشه داشتن آن در مناسبات اجتماعی و تقابل همیشگی «مردم-حکومت» در جوامع گوناگون است که در ادبیات به شکل‌های مختلف، از جمله تقابل فرمانروا-پهلوان در حماسه‌ها نمود می‌یابد. بدین گونه این تقابل را می‌توان نوعی کهن‌الگو دانست که بر واقعیتی اجتماعی و مشترک در میان اقوام گوناگون مبتنی است و دلیل شباهت‌های مضمون بیلیناهای روسی با حماسه‌های شاهنامه نیز در وهله نخست باید همین استوار بودن آنها بر کهن‌الگوها باشد و نه اقتباس مستقیم موضوع‌ها و درون‌مایه‌ها. «اعتقاد بنیادین نقد نو آن است که جامعه باید خود را حول اسطوره‌ها بنا کند و تکامل بخشد، به همین علت این نقد بیشتر در پی آن است تا کهن‌الگوهایی را توصیف کند که برای فرهنگ‌های انسانی، مهم و اساسی پنداشته می‌شوند، یا شکل‌های فرهنگی و ملی مختلف آنها را روشن سازد، و کمتر به بررسی گروه‌هایی می‌پردازد که این روایت‌های اساطیری را پدید آورده‌اند [...]» (دانشنامه ادبیات و نقد^۱ ۵۷۶).

منابع

- استاریکوف، ا.ا. فردوسی و شاهنامه. ترجمه رضا آذرخشی. تهران: انتشارات مجله پیام نوین، اردیبهشت ۱۳۴۱.
- الیاده، میرچا. *اسطوره بازگشت جاودانه*. ترجمه بهمن سرکاراتی. چاپ دوم. تهران: طهوری، ۱۳۸۴.
- پرهام، باقر. *با نگاه فردوسی: مبانی نقد خرد سیاسی در ایران*. تهران: مرکز، ۱۳۷۳.
- حمیدیان، سعید. *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: مرکز، ۱۳۷۲.
- خالقی مطلق، جلال. «یکی داستان است پر آب چشم». در *گلرنج‌های کهن*. تهران: مرکز، ۱۳۷۲.
- دیویدسن، الگا. *شاعر و پهلوان در شاهنامه*. ترجمه فرهاد عطایی. تهران: تاریخ ایران، ۱۳۷۸.
- عبادیان، محمود. *فردوسی: سنت و نوآوری در حماسه‌سرایی*. چاپ دوم. تهران: مروارید، ۱۳۸۷.
- فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه* (بر پایه چاپ مسکو). ۲ ج. چاپ چهارم. تهران: هرمس، ۱۳۸۷.
- متینی، جلال. «کیکاووس: خودکامه‌ای نامجو». *ایران‌نامه*. سال ۲/۱ (۱۳۶۱): ۲۰۶-۲۵۳.
- مختاری، محمد. *حماسه در رمز و راز ملی*. چاپ دوم. تهران: توس، ۱۳۷۹.
- مینورسکی. «حماسه ایرانی و ادبیات عامه روس». ترجمه مسعود رجیب‌نیا. *سیمرغ*. ۵ (۱۳۵۷): ۱۲۸-۱۳۳.
- هانزن، کورت هاینریش. *شاهنامه فردوسی: ساختار و قالب*. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۴.

- Avenarius V.P. *Svod 24 izbrannikh bilin drevniekievskovo eposa*. St.Petersburg: Stasiulievich Typography, 1876.
- Bailey, James; Ivanova, Tatyana. *An Anthology of Russian Folk Epics*. New York: M.E. Sharpe, 1999.
- Benediktov N. *Russkie sviatini*. Moscow: Algoritm, 2003.
- Buslaev, F.I. *Otziv o cochinienii V.Stasova "Proiskhozhdenie russkikh bylin."* St. Petersburg, 1869.
- Encyclopedia of Literature and Criticism*. Ed. by Martin Coyle. London: Routledge, 1991.
- Frye, Northrop. *Anatomy of Criticism: Four Essays*. Princeton, NJ: Princeton University Press, 1957.
- Ivanov V.V., Toporov, V.N. *Mifologicheskii slovar'*. Moscow: Sovetskaya entsiklopedia, 1990.

- Literaturniy entsiklopedicheskiy slovar'*. Moscow: Sovetskaya entsiklopedia, 1987.
- Miller, V.F. *Ekskursi v oblast' russkovo narodnovo eposa*. Moscow, 1892.
- Putilov B.N. "Primechania" In *Sbornik bilin*. Leningrad: Sovetskiy pisatel', 1986: 489-536.
- Stasov, V.V. "Proiskhozhdenie russkikh bilin." In *Vestnik Evropi*. 4(1868): 651-698.
- "The Song of William" in *Heroes of the French Epic*. Michael Newth. Woodbridge, UK: The Boydell Press, 2005: 29-141.
- Visheslavitsev B.P. "Russkiy natsionalniy kharakter." In *Voprosi filosofii*. 6 (1995): 111-122.
- Zhirmunskiy, V.M. *Epicheskoe tvorchestvo slavianskikh narodov i problemi sravnitel'novo izuchenia eposa*. Moscow: Akademiya nauk USSR, 1958.